

۲-۱ واژه مرگ:

«مرگ اسم از مُردن است و مُردن به معنای باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی، و همچنین فنای حیات و نیست شدن زندگانی و موت؛ و وفات و اجل رفتن از عالم گیتی و دنیا به عالم مینوی و جهان دیگر است و مقابل زندگی و محیا.»^۱

در فرهنگ قرآنی و عربی، واژه‌هایی مانند، موت، هلاکت، وفات، اجل، قتل، صعق، برای بیان این معنا، یعنی مرگ به کار رفته است.

«مرگ به معنای مردن است و لسان العرب آن را به «ضد حیات» معنی کرده است.»^۲ برخی مرگ را به معنای «سکون» نیز گرفته‌اند. «و ساکن الدُّنیا یحدو بالموت علی التَّشْبیه...»^۳

ابن فارس ادیب بزرگ عرب عقیده دارد که اصل معنای «موت» از دست دادن قوه یک شیء است. «یدلُّ علی ذهاب القوه من الشیء منه الموت خلاف الحیاة.»^۴

این اصل در تمامی کاربردها مانند زمین موات و... می‌توان مشاهده کرد از این رو تمامی کاربردها به صورت استعمال حقیقی است.

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم درباره معنای موت می‌گوید:

«الموت انتفاء الحیاة و الحیاة فی کل شیء بمقتضى ذاته و خصوصیات وجوده و یتنوع یتنوع مراتب الموجودات من مرتبه الجَمادات، و النباتات و الحيوانات، وَالْإِنْسَان، و الْمَلَائِكَةُ وَ ماوراءها من عوالم العقول»^۵

موت به معنای منتفی شدن و از بین رفتن حیات و زندگی است حیات و زندگی هم در هر چیز به تناسب و اقتضای مرتبه و خصوصیت آن چیز است و مراتب دارد، از حیات جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی و فوق آن که حیات ملکوتی و عالم عقول (مجردات) است.

در فرهنگ فارسی معین نیز در تعریف واژه مرگ، آمده است «از بین رفتن حیات و فقدان تظاهرات حیاتی را گویند.»^۶

فرهنگ فارسی امروز نیز مرگ را به «۱- حالت یا کیفیت مُردن ۲- توقف کامل و پایدار فعالیت‌های زیستی»^۷ معنا کرده است.

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۲، ص ۱۸۲۸۱، ذیل واژه مرگ.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.

۳. طریحی، فخر الدین محمد، مجمع البحرین و مطلع النیرین، تحقیق الحسینی، احمد، ج ۱، ص ۴۷۵.

۴. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، ترتیب مقایس اللغة، تحقیق، هارون، عبدالسلام، ج ۵، باب میم و الواو، ص ۲۸۳.

۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۱۳، باب موت.

۶. معین، محمد، فرهنگ لغت فارسی، ج ۳، ص ۴۰۴۳.

۷. صدری افشاری، غلامحسین و حکیمی، نسرتن، فرهنگ فارسی امروز، ص ۷۱۸.

راغب در مفردات، پنج واژه را ذکر می‌کند که به معنای «مرگ» در قرآن کریم به کار رفته است و از این واژه‌ها «مرگ» استنباط می‌شود و طبق نظر ایشان «مرگ و مردن بر طبق نوع زندگی متفاوت است و ایشان برحسب انواع پنجگانه حیات، پنج مرگ را نیز بیان می‌کند.»^۸

همان طور که بیان کردیم راغب واژه‌هایی را بیان می‌کند که به معنای مرگ در قرآن کریم به کار رفته است و این واژه‌ها عبارتند از:

۱- واژه موت: (م- و- ت): این واژه «موت» در عربی بهترین برابر برای واژه «مرگ» است، مات - يموت - موتاً به معنای مُرد - درگذشت، از دنیا رفت و جدایی روح از جسم و مجازاً درباره باد - آتش - تب - گرما - مکان و... و به معنای سکون - ایستادن - سرد شدن - آرام گرفتن و برطرف شدن - خلوت شدن - خالی شدن از سکنه - متروکه شدن و... به کار می‌رود.^۹

این واژه «موت» بیشترین کاربرد معنای مرگ در قرآن کریم را به خود اختصاص داده است و حدود ۱۶۵ مورد در قرآن به کار رفته است.

طبق نظر راغب اصفهانی موت در معانی گوناگونی در قرآن کریم آمده است:

«اول: مرگی و مردنی که نیروی نامیه یعنی رشد دهنده‌گی که در گیاه و حیوان و انسان هست از بین برود مثل آیه «...وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» (الروم/۱۹) «...وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا» (ق/۱۱)»^{۱۰}

«دوم: «مرگ با از بین رفتن نیروی حواس چنانکه در آیه گفت: «...يَالَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا...» (مریم/۲۳) و «...أِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أَخْرَجُ حَيًّا» (مریم/۶۶)»^{۱۱}

«سوم: مرگی که نیروی عاقله انسان به وسیله‌ی آن از بین برود و همان جهالت است مثل «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي...» (انعام/۱۲۲) چنانکه در آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى...» (النمل/۸۰) به آن معنی اشاره کرده است.»^{۱۲}

«چهارم: اندوه و حزن مرگ آفرینی که زندگی را مُکدّر و محزون سازد مثل آیه «...وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (ابراهیم/۱۷) از همه سوی حزن و اندوه مرگبار او را فراگرفته اما نمرده است.»^{۱۳}

موت در این معنا غیر حقیقی است و به صورت مجاز به خاطر شباهت به مرگ حقیقی و اطلاق می‌شود بر همین مضمون در سوره‌ی آل عمران آیه ۱۱۹ نیز آمده است که می‌فرماید: «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ... قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ...» هان این شما یید که آن‌ها را دوست می‌دارید ولی آن‌ها شما را دوست نمی‌دارند و شما به همه کتاب‌های آسمانی

۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی، غلامرضا، ج ۴ ص ۲۶۳

۹. بندر ریگی، محمد، المنجد، ج ۲ ص ۱۸۴۴ و سیاح احمد فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۲ ص ۱۶۰۶

۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی، غلامرضا، ج ۴ ص ۲۶۳

۱۱. همان

۱۲. همان، ص ۲۶۴

۱۳. همان،

ایمان دارید و چون با شما روبرو شوند گویند ایمان آوردیم و چون تنها شوند به دشمنی شما انگشتان خود را از خشم به دندان می‌گزند بگو به خشم خود بمیرید به یقین خدا به راز سینه‌ها آگاه است.

«پنجم: خوابی که برادر مرگ است زیرا خواب مرگ سبک و خفیف است و مردن و مرگ خواب سنگینی است به همین جهت خداوند این هر دو را - توفی - نامیده است می‌گوید: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» (انعام/۶۰) «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (الزمر/۴۲)^{۱۴}
ششم: در مقابل حیات و از بین رفتن قوه حیوانی و جدایی روح از بدن «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ... إِلَّا مَتَاعَ الْغُرُورِ» (آل عمران/۱۸۵)

«که عبارت از زوال و از بین رفتن نیروی جوانیست و دوری روح از جسد»^{۱۵}
«در آیه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (الزمر/۳۰) معنایش این است که در آینده خواهی مُرد که آگاهی بر این امر است که هر کسی ناچار از مرگ است چنانکه گفته شده - وَ الْمَوْتِ حَتْمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ - ثِقَالًا سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ - (الاعراف/۵۷) «و بَلَدَةٌ مَيِّتًا» (ق/۱۱) (میته) از حیوانات چیزی است که روحش بدون ذبح شدن از او دور شده.^{۱۶}
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید:

«و اما کلمه «موت» این کلمه به معنای نداشتن حیات و آثار حیات از شعور و اراده است البته نداشتن کسی و چیزی که می‌بایست داشته باشد و قابلیت داشتن آن را دارا باشد و همچنان که خدای عزوجل فرمود: «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» و درباره اصنام و بت‌ها فرموده: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» البته برای این کلمه معانی دیگری نیز هست. یکی معنای فلسفی که موت را عبارت می‌دانند از مفارقت روح از بدن و قطع علاقه تدبیری آن و دیگری معنایی است که در روایات از آن جمله در حدیث نبوی آمده که آن را عبارت دانسته از انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر.»^{۱۷}

«به هر حال این واژه در لغت و معنای عرفی و کاربردهای متفاوت آن بیشتر توصیف گر وجه عدمی است و فقدان و زوال را به همراه دارد اما در فرهنگ قرآنی این لفظ به معنای زوال و فقدان محض نیست طبق قرآن کریم خدای تعالی مرگ و حیات را خلق کرده است (سوره ملک/۲) و علامه در توضیح آیه می‌نویسد: «زندگی یعنی اینکه موجود طوری باشد که حس و اراده داشته باشد و مرگ به معنای فقدان این دو ویژگی است اما مرگ آن گونه که از آموزش‌های قرآنی بر می‌آید عبارت است از انتقال از مرحله‌ای از زندگی به مرحله‌ای دیگر و این مطلب از این آیه استفاده می‌شود. بنابراین مانعی ندارد که آفرینش به مرگ نیز همچون زندگی تعلق گیرد امری وجودی است که مانند حیات خلقت پذیر است.»^{۱۸}

۱۴. همان،

۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی، غلامرضا، ج ۴ ص ۲۶۴

۱۶. همان،

۱۷. علامه طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۱۴، صص ۴۰۳-۴۰۴.

۱۸. همان، ج ۱۹، ص ۵۸۵.

«در بعضی از آیات مرگ را صریحاً مخلوق خدا شمرده ملک/۲»^{۱۹}

«در قرآن کریم موت به معنای فوت و زوال نفی شده است و مرگ توفی و وفات است نه فوت» و چنانچه در برخی آیات «موت» اثبات شده و در برابر «حیات» قرار گرفته، مانند «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»^{۲۰} و «مرگ یک امر وجودی است و قابل آفرینش و مرگ وفات است نه فوت»^{۲۱}

پس کلمه «موت» به معنی مرگ و از دست دادن حیات است اما چون در آیات قرآن از موت و خواب به «توفی» و «وفات» هم تعبیر شده و «توفی» به معنای تحویل گرفتن به تمام و کمال است.^{۲۲} پس به این معنی است که در هنگام مرگ و خواب اصل انسان که همان روح اوست توسط ملائکه تحویل گرفته شده و آنان که مرگشان فرا نرسیده به هنگام بیدار شدن، دوباره آن به روح به بدن برگردانده می‌شود و بقیه که مرگشان رسیده روحشان به عالم دیگر منتقل می‌شود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۲۳}

پس «موت در فرهنگ قرآن هجرت از دنیا به آخرت (برزخ و قیامت) است نه نابودی، موت رهیدن از دنیا و رسیدن به عالم دیگر است و از یک سو مردن و از سوی دیگر میلاد است.»^{۲۴}

پس معنای لغوی «موت» همان مرگ و از دست داده حیات است و معنا و مفهوم واقعی مرگ از نظر قرآن انتقال مؤلفه اصلی شخصیت انسان یعنی روح او به عالم دیگری می‌باشد.

۲- واژه قتل: (ق-ت-ل)

این واژه در قرآن کریم حدود ۱۷۰ بار به کار رفته است که حدود ۱۵۰ بار آن به معنای مرگ می‌باشد و برخی موارد دیگر آن به معنای جهاد - شهادت (کشته شدن در راه خدا) است نه به معنای مرگ، از جمله در سوره حج آیه ۵۸ و سوره آل عمران آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ و سوره بقره آیه ۱۵۴ و سوره نساء آیه ۷۴ و... آیات دیگری از قرآن کریم آمده که در بعضی از آیات به معنای مرگ و در بعضی دیگر از آیات به معنای جهاد و کشته شدن در راه خدا می‌باشد. «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ»^{۲۵} «مرگ بر این انسان چقدر ناسپاس است» «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^{۲۶} کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد خدا روزی می‌خورند.

راغب در مفردات می‌گوید:

۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۶۲.

۲۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۷، صص ۶۱۱ - ۶۱۰.

۲۱. همان.

۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن الکریم، ص ۷۸۷.

۲۳. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۷، ص ۶۰۸.

۲۵. سوره عبس، آیه ۱۷.

۲۶. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

اصلُ القتل: إزالة الروح عن الجسد كالموت»^{۲۷}

«اصل قتل زایل کردن روح از جسد است مثل مرگ و موت ولی به کار بردن واژه - قتل - به اعتبار کاری است که قاتل انجام می‌دهد و اگر به اعتبار فوت شدن حیات و زندگی باشد موت به کار می‌رود «أَفَانُ مَاتَ أَوْ قَتَلَ» (آل عمران/۱۴۴) «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» (انفال/۲۸)

«گفته شده - قتل - یعنی دشمن و هم‌آورد و هم‌نبرد، و اصلش مقاتل است. در آیه «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» (توبه/۳۰) گفته‌اند معنی آن - لعنهم الله - است...»^{۲۹}

علامه طباطبایی درالمیزان می‌فرماید:

کلمه «موت» به معنای رفتن روح از بدن و بطلان حیات است و کلمه «قتل» به معنای مردنی است که به سببی عمدی و یا شبه عمد مستند باشد، و این دو کلمه یعنی (موت و قتل) اگر تک تک استعمال شوند مثلاً در یک کلامی فقط کلمه «موت» آمده باشد معنایش اعم از هر دو است یعنی هم شامل مردن می‌شود و هم شامل کشته شدن و اما اگر در کلامی نظیر آیه ۱۴۴ آل عمران: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» آمده باشد آن وقت موت تنها به معنای مردن به اجل خدایی است و قتل به معنای مردن به خاطر عمل اختیاری شخص دیگر است.^{۳۰}

و «موت» در فرهنگ قرآن نحوه‌ای از انتقال از نشئه‌ای به نشئه دیگر و وفات است نه زوال و نابودی و گونه‌ی دیگر آن «قتل» است از این رو خداوند سبحان «موت» را در برابر «قتل» قرار داده، می‌فرماید: «أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...»^{۳۱} «و لئن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْمُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»^{۳۲}

و همچنین درباره کسانی که به قصد جهاد در راه خدا هجرت کردند با اینکه در بهره‌مند شدن از رزق حسن فرقی بین «موت» و «قتل» آنان نیست می‌فرماید: اینان کشته شوند یا بمیرند از رزق حسن و برخوردارند: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا»^{۳۳}

پس «فرق موت و قتل این است که اگر عامل از بین بردن حیات ملحوظ باشد قتل و اگر صرف زهاق روح ملحوظ گردد، موت نامیده می‌شود. در قتل عنایت به کسی است که ازاله روح می‌کند و در موت عنایت به فقدان حیات است.»^{۳۴}

خواجه عبدالله انصاری در تفسیر عرفانی قرآن می‌فرماید:

۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن الکریم، ص ۳۹۳.

۲۸. _____، ترجمه و تحقیق، حسین خسروی، غلامرضا جلد کلی، ص ۱۱۰۹.

۲۹. همان، ص ۱۱۱۰.

۳۰. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیرالمیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۴، ص ۵۵.

۳۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳۲. همان، آیه ۱۵۷.

۳۳. سوره حج آیه ۵۸.

۳۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۷ صص ۶۰۳-۶۰۵ با تلخیص

«قتل دوگونه است یکی از روی صورت و دیگری از روی معنی، آنکه از روی صورت خود را بکشد به سخت‌ترین عذاب‌ها رسد ولی آن کس که به شمشیر مجاهدت از روی معنی خود را بکشد به ناز و نعیم باقی و بهشت جاودانی رسد. اینکه قوم موسی را گفتند: زنده‌ای را بکشید تا کشته زنده شود، اشاره به اهل طریقت است که نفس زنده را به شمشیر مجاهدت بر وفق شرع بکشند تا دل مرده به نور مشاهدت زنده شود و به زندگانی جاوید برسد. زندگانی که هرگز در آن مرگ نیست و فنا به آن راه ندارد و در آن حال زبان حال بنده این است:

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد
گو مرده بدو زنده شد و درست ببرد

از جنید نقل کنند که گفت:

دوستی داشتم از دنیا رفت وقتی من مشغول غسل او بودم ناگاه انگشت سبّابه مرا بگرفت، گفتم ای دوست آیا زنده شدن پس از مرگ است؟ گفت: ندانستی که نمی‌میرم بلکه از جهانی به جهان دیگر نقل مکان می‌کنیم؟»^{۳۵}

۳- واژه هَلَك: (ه - ل - ک):

این ماده در قرآن کریم حدود ۶۸ بار به کار رفته است و در بیشتر موارد به معنای مرگ است مانند: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ»^{۳۶} پیش از این یوسف دلایل روشن برای شما آورد، ولی شما هم چنان در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید تا زمانی که از دنیا رفت»

راغب در مفردات می‌گوید:

«هلاکت و مرگ چند وجه دارد:

۱- چیزی نزد تو نیست و نزد دیگری هست مثل آیه: «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه» (الحاقه/۲۹) قدرت و شوکت من دور شد.

۲- چیزی با دگرگونی و فساد از بین برود مانند:

«...وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...» (البقره/ ۲۰۵)

۳- به معنی مرگ و مردن:

«إِنْ أَمْرٌ هَلَكَ» (النساء/۱۷۶)

و یا در آیه زیر که خدای تعالی از مرگ کفار خبر می‌دهد که می‌گفتند.

«وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (الجاثیه/۲۴) و خداوند واژه موت - را به جای هلاکت ذکر نمی‌کند، در جایی که مقصود خدمت و سرزنش نباشد مگر در آن موضع فرمود:

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ...إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» (الغافر/۳۴)

۳۵. انصاری، خواجه عبدالله، خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید از کشف الاسرار، نگارش آموزگار، حبیب الله، ج ۱، صص ۳۴ -

۳۵.

۳۶. سوره غافر (مؤمن) آیه ۳۴.

۴- هلاکت به معنی باطل شده چیزی از جهان و نبودن مستقیم آن چیز که فنا نامیده شده. «كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (القصاص / ۸۸) به عذاب و ترس و فقر هم هلاک می‌گویند.

مثل آیه «وَأَنْ يُّهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (الانعام / ۲۶) و «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» (مریم / ۶۴) و «وَوَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» (الاعراف / ۴ و...) ^{۳۷}

۴- واژه وَفَى : (و - ف - ی)

واژه «وفی» «توفی» از باب تفعّل بمعنی اخذ بطور تمام و کمال است «التوفی: أَخَذَ الشَّيْءَ عَلَى التَّمَامِ» توفی و استیفای هر دو به یک معنی‌اند. از اینجاست که به مرگ وفات گفته شده که انسان از طرف خدا بکلی اخذ شده و از بین می‌رود... حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتَ (نساء / ۱۵) تا مرگ آن‌ها را بگیرد و بمیرند. ^{۳۸}

«لغة التوفی» یعنی دریافت کردم و آن چیز را به طور کامل دریافت کردم، و به مرگ و موت وفات می‌گویند، زیرا روح میت به هنگام مردن، قبض و اخذ می‌شود. «یتوفیکم، ای یقبض ارواحکم اجمعین و «الله و یتوفی الانفس حین موتها» فلانها سبحانه خلق الموت و لایقدرُ علیه احد سواه» ^{۳۹}

راغب می‌گوید: «وافی چیزی است که به تمام و کمال رسیده باشد، می‌گویند. در هم واف وکیل واف - پول و وزنی کامل و تمام - اوفیت الکیل و الوزن - تمام و کمال وزن کردم و پیمانہ نمودم. خدای تعالی فرمود:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» (الاسراء / ۳۵)

خواب و مرگ هم به (توفی) تعبیر می‌شود، خدای تعالی فرمود: «لَلَّهِ يَتَوَفَّى الْأَلْمُوتِ حِينَ مَوْتِهَا» (الزمر / ۴۲) و «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» (الانعام / ۶۰ و...) ^{۴۰}

تقریباً در ۱۴ آیه از قرآن ماده «وفی» برای مردن به کار رفته است و خداوند درباره مرگ انسان‌ها از واژه توفی استفاده نموده است در سوره سجده آیات ۱۰ و ۱۱ در پاسخ منکران معاد می‌فرماید: «وَقَالُوا أُنزِلْنَا فِي الْأَرْضِ أُنْتَنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ؛ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» «آیات مذکور تصور منکران معاد را رد کرده و به آن‌ها می‌فهماند و می‌گوید که تصور نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شما است بلکه اساس شخصیتان را روح شما تشکیل می‌دهد و او محفوظ است و بگو فرشته مرگ که مأمور شما است (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید» با توجه به معنای

۳۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن الکریم، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی، غلامرضا جلد کلی، صص ۱۵۵۳ - ۱۴۵۴ با تصرف.

۳۸. قرشی بنابی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵-۷، ص ۲۳۱.

۳۹. طبرسی، ابی علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تعلیق، رسولی محلاتی، سید هاشم و یزدی طباطبایی، سید فضل الله، ج ۴، ص ۵۱۴.

۴۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن الکریم، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی، غلامرضا جلد کلی، صص ۱۵۵۳ - ۱۴۵۴ با تصرف.

«یتوفاکم» که از ماده «توفی» به معنی بازستاندن است مرگ به معنی فنا و نابودی نخواهد بود بلکه یک نوع قبض و دریافت فرشتگان نسبت به روح آدمی است که اساسی‌ترین بخش وجود انسان را تشکیل می‌دهد.^{۴۱} در بسیاری از آیات قرآن از «مرگ» تعبیر به «توفی» شده که به معنی باز گرفتن؛ و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است»^{۴۲}

«تعبیر به «یتوفی» در مورد مرگ اشاره به این است که «مرگ» در منطق قرآن به معنی فنا و نابودی نیست بلکه فرشتگان مرگ روح انسان را دریافت می‌دارند و به عالم پس از مرگ منتقل می‌سازند و انتقالی است از یک مرحله به مرحله بالاتر.»^{۴۳}

برخی نیز معتقدند که «توفی» در قرآن به سه گونه به کار رفته است:

«الف: فراگرفتن نفس از تن به هنگام خواب، چنانکه خدا در سوره انعام آیه ۶۰ گفت: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ...» (او کسی است که ارواح شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد...)

و در سوره زمر آیه ۴۲ گفت: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي وَ...»^{۴۴}

ب: وجه دوم توفی به معنی برگرفتن عیسی بود از میان جهودان و بردن وی به آسمان چنانکه در سوره آل عمران (۵۵) گفت: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي يَتَّبِعُكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَافِعَكَ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ؛ وَ فِي سُوْرَةِ مَائِدَةِ (۱۱۷) گفت: «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي فَلَمَّا قَبَضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ...»^{۴۵}

ج: وجه سیم بمعنی فرار گرفتن روح و نفس بود بجملگی از تن به هنگام مرگ چنانکه در سوره النحل (۳۲) گفت: «الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» یعنی الذین تقبض ارواحهم الملائکه و... و هم درین سوره (۲۸) گفت: «الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ أَى الْكُفَّار...»^{۴۶} در این مورد توفی به معنای قبض کردن، گرفتن تمام و کامل آمده است.

شهید مطهری در کتاب معاد می‌فرماید:

«آیات عموم که از آنها استفاده می‌شود تفسیر مرگ را از زبان قرآن دانست، یکی آن آیاتی است که از مرگ به «توفی» تعبیر می‌کند که این آیات زیاد است:

«الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»^{۴۷}

۴۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۳۵.

۴۲. همان، ج ۲۲، ص ۲۶۱.

۴۳. همان، ج ۲۰، ص ۱۶۶.

۴۴. تفسیری، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم، وجوه قرآن، ترجمه و به کوشش محقق، مهدی صص ۵۶ - ۵۷ با تلخیص.

۴۵. همان، صص ۵۷ - ۵۸.

۴۶. همان، ص ۵۸.

۴۷. سوره نحل آیه ۲۸.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»^{۴۸} و (سوره زمر آیه ۴۲ - سوره اعراف آیه ۳۷ و سوره یونس آیه ۱۰۴ و سوره سجده آیه ۱۰ و ۱۱ و سوره انعام آیه ۶۱)

از این آیات زیاد داریم که مرگ را تعبیر به «توقی» کرده است و «توقی» از ماده «وفی» است همان ماده‌ای که وفا و استیفا از آن ماده است «توفی» از ماده «فوت» نیست ما فارسی زبانان گاهی فوت را با وفات مرادف خیال می‌کنیم. فوت از دست رفتن است اگر تعبیر فوت می‌کرد، مرگ به همان معنای تباهی و تمام شدن و از دست رفتن بود. وفات از ماده وفا و استیفاست و به اتفاق تمام لغت‌ها «توقی» یعنی استیفاء کردن و تحویل گرفتن یک چیز به تمامه. «الله یتوفی الانفس حین موتها» و همچنین آیات دیگری که در این زمینه هست همان مفهوم قبض را می‌دهد در قرآن کلمه «قبض» نیامده و ما در عرف خودمان می‌گوییم عزرائیل روح را قبض کرد، قابض الارواح است ولی قبض با توفی که در قرآن آمده، هر دو یک معنی را می‌دهند.^{۴۹}

۵- واژه صَعِق (ص - ع - ق)

راغب در مفردات از قول برخی واژه‌شناسان می‌نویسد: «واژه صاعقه» سه وجه دارد:

۱- مرگ، مثل آیات «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^{۸۶}/زمر و «أَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»^{۱۵۳}/نساء

۲- عذاب، مثل آیه: (أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَثَمُودَ - ۱۳/فصلت)

۳- آتش، مثل آیه: (وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ - ۱۳/رعد)

اما خود راغب در پاسخ آن می‌نویسد: آنچه که ذکر شد در واقع نتایج است که از صاعقه حاصل می‌شود زیرا صاعقه صدای سهمگین و شدید از آسمان است و سپس از او فقط آتش و عذاب و مرگ نتیجه می‌شود و در واقع یک چیز است و این‌ها نتایج از تأثیرات آن است.^{۵۰}

در اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در لغت «صعق» را بی‌هوشی ناشی از صدای شدید «رعد» و در اصطلاح «فنا عند التجلی ربانی» یعنی فنا در حق. در مقام تجلی ذاتی است که فرمود: «وَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا» معنا کرده است.^{۵۱} صعق اشتداد صوت است و صاعقه نیز از آن می‌باشد و در آیاتی از قرآن که به معنای مرگ آمده است از جمله آیه: «وَنَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^{۵۲} در صور دمیده می‌شود آنکه در آسمان‌ها و زمین است بیهوش می‌شود و می‌میرد مگر آن کسی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در صور دمیده شود آنکه همه ایستاده و نگاه می‌کنند.

۴۸. همان، آیه ۳۲.

۴۹. مطهری، مرتضی، معاد، صص ۴۱ - ۴۰.

۵۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن الکریم، ترجمه و تحقیق حسینی خسروی غلامرضا، جلد کلی، صص ۸۰۴ - ۸۰۵.

۵۱. سجادی، سید جعفر فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۵۳۱.

۵۲. سوره زمر آیه ۶۸.

صعق را در آیه مرگ و بیهوشی گفته‌اند و مرگ و بیهوشی در اثر صیحه و صعق خواهد بود «و انحصار نفخ صور در دو نفخه «اماته» و «احیاء» باعث شده که کلمه «صعق» را در نفخه اول به مردن خلایق تفسیر کنند.»^{۵۳} البته علامه طباطبایی معنای صَعِقَ را غش کردن گرفته است و می‌فرماید صاحب صحاح می‌گوید: وقتی گفته می‌شود «صعق الرجل صعقا و تصعقا» معنایش این است که غش کرد و «اصعقه غیره» یعنی دیگری او را به غش در آورد؛ و آنگاه می‌گوید «صعقه» و در آیه «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» به معنای مُردن است.^{۵۴} و همچنین نظیر آیه ۶۸ سوره زمر آیه «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ» است که فزع در این آیه همان «صعق» در آیه ۶۸ زمر می‌باشد. «بعضی گفته‌اند که مراد از این نفخه صور، نفخ دوم است که با آن روح به کالبد دمیده می‌شود و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد از آن نفخه اول است که با آن همه زندگان می‌میرند.»^{۵۵}

ولی علامه می‌فرماید: «بعید نیست که مراد نفخ صور، در این صورت مطلق نفخ باشد چه آن نفخی که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند برای اینکه نفخه هر چه باشد از مختصا قیامت است.»^{۵۶} لازم به توضیح است که در اول بحث (صفحه یک) تعریفی از مرگ از لغت نامه دهخدا ارائه و بیان شد که: «مرگ اسم از مردن و مُردن به معنای باطل شدن قوه حیوانی و قدرت غریزی، همچنین فنای حیات و نیست شدن زندگانی و رفتن از عالم گیتی و دنیا به عالم مینوی و جهان دیگر است»^{۵۷}

آنچه دهخدا از معنا و مفهوم مرگ ارائه داده است براساس تفسیری از مرگ موجودات در عالم ماده و دنیا است و گرنه براساس آموزه‌های قرآنی و آیاتی که در قرآن درباره مرگ بیان شده و وجود دارد مرگ در عوالم دیگر چون عالم برزخ و عالم مجردات و... نیز رخ می‌دهد و حتی براساس برخی از آیات و روایات مرگ در قیامت نیز اتفاق می‌افتد از این رو در سوره غافر آیه ۱۱ از دو مرگ و دو زندگی سخن به میان آمده است که خداوند می‌فرماید: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» می‌گویند پروردگارا تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم حال آیا راهی برای بیرون شدن (از آتش) هست.

بر اساس این آیه شریفه توده‌های مردم گناهکار دو بار مرگ و زندگی را تجربه خواهند کرد و در این میان دوزخیان و اهل شقاوت بارها مرگ را تجربه می‌کنند و نوعی زندگی میان مرگ و زندگی دارند که این موضوع همچنین در سوره اعلی آیات ۱۱ - ۱۳ نیز بیان شده است که می‌فرماید: «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى - الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى - ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا» ولی بدبخت‌ترین افراد از تذکر تو اعتراض می‌کنند بدبخت‌هایی که در آتش خواهند سوخت آتشی که از آتش دنیا سوزنده‌تر است چون در آن مرگ و حیاتی نیست.

۵۳. طباطبایی سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی سید محمد باقر، ج ۱۷، ص ۴۴۴.

۵۴. همان،

۵۵. همان، ج ۱۵، ص ۵۷۳.

۵۶. همان.

۵۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۲، ص ۱۸۲۸۱ ذیل واژه مرگ.

این حالت میان مرگ و زندگی چنان برایشان سخت و عذاب‌آور است که خواهان نابودی و نیستی کامل هستند ولی هرگز نیستی کامل را تجربه نخواهند کرد و میان مرگ و زندگی دست و پا خواهند زد. نه می‌میرد که آسوده گردد و نه حالتی را که در آن است می‌توان زندگی نام نهاد، و این بدترین بلا و مصیبت برای آن‌هاست.^{۵۸}

«لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا»^{۵۹}

«اما به زودی به آن‌ها گفته می‌شود: امروز یک بار واویلا نگوئید بلکه بسیار ناله واویلا سر دهید.»

در هر حال این ناله شما به جایی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازات‌های دردناک را بچشید.^{۶۰}

همچنین در سوره انشقاق آیه ۱۱ می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا» پس به زودی فریاد می‌زند ای وای بر من که هلاک شدم.

«ثبور» مانند کلمه «ویل» به معنای هلاکت است و دعای ثبور خواندنشان به این معنا است که می‌گویند: «واثبورا» مثل اینکه می‌گوییم «واویلا».^{۶۱}

همچنین خداوند بیان می‌نماید که اولیای الهی و شهیدان تنها یک بار مرگ را تجربه می‌کنند و از مرگ دوباره در ایمن خواهند بود که این موضوع در سوره آل عمران آیه ۱۶۹ و سوره نمل آیه ۸۷ و سوره زمر آیه ۶۸ آمده است. اما مرگ در عالم مجردات نیز رخ می‌دهد، چنانچه حکیم ملاصدرا در باب ۱۱ اسفار به طور مفصل به این موضوع پرداخته است و می‌گوید:

«وی ضمن آوردن آیاتی از قرآن کریم (و کل من علیها فان و یبقی... الا الی الله تصیر الامور) می‌گوید کما جاء فی الخبر الصحیح ان الحق سبحانه یمیت جمیع الموجودات حتی الملائکه و جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و ملک الموت ثم یمیتها للفصل و القضاء فلیتأمل فی الاصول التی سبق ذکرها من توجه کل سافل الی عال و رجوع کل شیء الی اصله و عود کل صورة الی حقیقتها و...»^{۶۲}

«اما درباره مرگ مجردات، موت به معنایی بر همه‌ی ماسوی الله جاری است و این همان فنای هر سافل در عالی‌اش و توجه هر سافل به عالی خود و رجوع هر شیء به اصلش و عود در هر صورت به حقیقتش است...»

محقق طوسی نیز در «فصل دوم تذکره آغاز و انجام» این موضوع را بیان کرده است و می‌فرماید: «و به آخر خلق نیست شوند و خدا هست بماند، کل من علیها فان، و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام. پس چنان که هست شدن خلق بعد از نیستی مبدأ خلق است، نیست شدن بعد از هستی معادشان باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند هر یک عین دیگری تواند بود کما بدانا اول خلق نعیده»^{۶۳}

۵۸. علی بابایی، احمد، برگزیده تفسیر نمونه (زیر نظر مکارم شیرازی، ناصر) ج ۵، ص ۴۷۳ با اندکی تصرف.

۵۹. سوره فرقان آیه ۱۴.

۶۰. علی بابایی، احمد، برگزیده تفسیر نمونه زیر نظر مکارم شیرازی، ناصر، ج ۳، ص ۳۲۶.

۶۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۲۰، ص ۴۰۳.

۶۲. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۹، ص ۲۷۹.

۶۳. طوسی، خواجه نصیرالدین، آغاز و انجام، شرح و تعلیقات، حسن زاده آملی، حسن ص ۱۳.

علامه حسن زاده در شرح این موضوع می‌فرماید: «در خلق تقدیر و اندازه است تا معنی هست شدن خلق بعد از نیستی حاصل شود. در نیست شدن بعد از هستی، مرحوم فیض در وافی - پس از نقل حدیث امام صادق (ع) از کافی که پس از موت حمله عرش جز ملک الموت کسی نمی‌ماند، ثم یحیی کثیباً حزیناً لایرفع طرفه فیقال: من بقی؟ فیقول: یا رب لم یبق الا ملک الموت. فیقال له مت یا ملک الموت فیموت - بیانی دارد که: لعل موت اهل السماء کنایه عن فنا کل سافل منهم فی عالیه و لهذا یتأخر موت العالی عن السافل؛ و انما یتأخر موت ملک الموت عن جمیع لانه به یحصل فناؤهم!»^{۶۴}

در تکمیل بحث علامه حسن زاده آملی می‌گوید:

«موت به معنای دیگر بر همه ماسوی الله - سبحانه - جاری است و این همان فنای هر سافل در عالی‌اش و توجه هر سافل به عالی خود و رجوع هر شیء به اصلش و عود هر صورت به حقیقتش می‌باشد.»^{۶۵}

پس می‌توان گفت که مرگ انتقال از به حالتی دیگر و از میان رفتن حالت نخست است و این حالت در پروانه به خوبی مشاهده می‌شود که از حالت کرم به شفیره و از شفیره به پروانه تبدیل می‌شود. پس مرگ در عوالم و جهان دیگر نیز اتفاق می‌افتد.

پس «واژه مرگ» مانند کلمه زندگی، هستی و پیدایش، مفهوم روشن و عامی دارد که بر کسی پوشیده نیست اما در آن سوی این مفهوم همگانی و روشن چیزی قرار دارد که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق معلوم نگردد و شناخته نشود.»^{۶۶} چنانکه حضرت علی (ع) در اسرار و رموز مرگ می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ أَمْرٍ لَاقِيَ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ، وَ الْاَجَلَ مَسَاقُ النَّفْسِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَفَّاتُهُ. كَمْ أَطْرَدَتْ الْاَيَّامَ أَبْحَثَهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ؛ هَيِّهَاتَ! عِلْمٌ مَخْرُونٌ»^{۶۷}

ای مردم! هر کس از آنچه فرار می‌کند (مرگ) در همان حال فرار آن را ملاقات خواهد کرد اجل سرآمد زندگی و پایان حیات، و فرار از آن رسیدن به آن خواهد بود! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و حقیقت این امر (اجل) پرداختم ولی خداوند جز اخفای آن را نخواست. هییهات، علمی است پنهان و مربوط به عالم غیب! اپیکور می‌گوید: «اما مرگ از دست دادن احساس است. جان هم پس از مرگ باقی نمی‌ماند... پس مرگ، این ترسناک‌ترین همه دردها، به نظر ما هیچ است زیرا تا زمانی که ما هستیم مرگ با ما نیست و آنگاه که مرگ می‌آید ما نیستیم.»^{۶۸}

«اما در میان این پدیده‌های میرا وفانی، تنها انسان است که از این سرنوشت، یعنی مُردن خبر دارد همه جانداران می‌میرند، ستارگان و کهکشان‌ها فرو می‌باشند اما نمی‌دانند که می‌میرند و نمی‌فهمند که خواهند مُرد فقط انسان

۶۴. همان، صص ۸۴ - ۸۵ و حسن زاده آملی، حسن، عیون مسائل نفس و شرح آن، صص ۳۸۰ - ۳۸۱ با اندکی تغییر و تصرف.

۶۵. همان، ص ۳۷۹.

۶۶. یثربی، سید یحیی، مقاله مرگ و مرگ اندیشی (راز مرگ در بیان حضرت امیر) مجله قیاسات، ش ۱۹ ص ۱.

۶۷. محمدی سید کاظم، دشتی محمد، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹، ص ۷۶.

۶۸. فیلیپ پی. واینر، فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، گروه مترجمان، ج ۳، ص ۲۳۵۰.

است می‌داند و می‌فهمد که خواهد مرد. انسان هم از آغاز پیدایش مرگ آگاه نیست بلکه به تدریج به مفهوم مرگ آشنا می‌شود.^{۶۹}

واینر نیز در کتاب فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها می‌گوید:

«گرچه به یقین نمی‌دانیم جانوران از مرگ آگاهند یا نه اما مطمئناً انسان یگانه آفریده زنده‌ای است که می‌داند باید بمیرد، حیوانات غریزه حفظ خویشتن را دارند اما این تنها انسان است که نگرانی از مرگ، او را با تنش‌هایی مواجه ساخته است»^{۷۰}

شهید مطهری نیز در کتاب عدل الهی می‌فرماید:

«حیوانات درباره مرگ فکر نمی‌کنند. آنچه در حیوانات وجود دارد غریزه فرار از خطر و میل به حفظ حیات حاضر است. البته میل به بقاء به معنای حفظ حیات موجود، لازمه مطلق حیات است ولی در انسان، علاوه بر این، توجه به آینده و بقاء در آینده نیز وجود دارد.»^{۷۱}

پس «موجوداتی که مرگ ندارند و نیز موجوداتی که از مرگ خود آگاه نیستند، از مرگ دلهره و اضطراب نداشته و نگران هم نیستند اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصاً با آگاه شدن از مرگ خود دچار اضطراب و نگرانی شده چندین پرسش اساسی درباره مرگ، بر ذهن و اندیشه او سنگینی می‌کنند: «مرگ یعنی چه؟ چرا باید مرد؟ چگونه می‌میریم؟ بعد از مرگ چه می‌شود؟ چه کسی یا کسانی از راز مرگ آگاهند؟ چگونه می‌توان مرگ را چاره جویی کرد؟ آیا روحی داریم که با مرگ نابود نشود؟ سرگذشت این روح اگر باشد پیش از پیوستن به جسم چه بوده است؟ سرنوشت این روح، پس از مرگ جسم چه خواهد بود و... پیامبران، فیلسوفان، عرفا، اسطوره پردازان و... هر یک به نوعی به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند اما مرگ برای انسان همچنان یک معما و راز ناگشوده است.»^{۷۲}

۶۹. یثربی، سید یحیی، مقاله مرگ و مرگ اندیشی (راز مرگ در بیان حضرت امیر) مجله قیسات، ش ۱۹ ص ۱.

۷۰. فیلیپ پی، واینر، فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، گروه مترجمان، ج ۳، ص ۲۳۴۹.

۷۱. مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۱۷۶.

۷۲. یثربی، سید یحیی، مقاله مرگ و مرگ اندیشی (راز مرگ در بیان حضرت امیر) مجله قیسات، ش ۱۹ ص ۱.